

باین ایرادات روشن

باز هم میگوئید :

خداوند بر همه چیز قادر است ؟

بعضی از دانشمندان علوم طبیعی که متأسفانه در مسائل مربوط به خداشناسی و صفات خدا اطلاعات بسیار ناقص و محدودی دارند وقتی در بحث قدرت و توانایی خداوند بر همه چیز وارد میشوند باغور و وضوح مخصوص سؤال میکنند . آیا پند شما خداپرستان ! خدا میتواند موجودی مثل خود بسازد ؟ ... اگر بگوید میتواند ، باید قبول کنید که وجود خداوند دیگر محال نیست ؛ و این مطلب با سایر مفکراتی خدا که مورد نظر شماست سازگار نمیشود . و اگر بگوید نمیتواند ؛ پس چرا میگوید خداوند بر همه چیز قادر است ؟

آیا خداوند میتواند موجودی بسازد که تواند آنرا معدوم کند ؟ آیا میتواند جسم بسیار بزرگی بسازد که خودش از حرکت دادن آن عاجز باشد ؟ ... اگر بگوید نمیتواند خداوند عاجز و ناتوان معرفی کرده است ؛ و اگر بگوید میتواند چنین موجودی با چنین جسم عظیم بسازد باز هم اعتراف کرده است که خداوند بر همه چیز توانایی ندارد . زیرا خودتان قبول کرده اید که آدمی میتواند جسمی بسازد که خودش از حرکت دادن آن عاجز باشد یا موجودی بسازد که خودش تواند آنرا «پود» سازد ؛ پس چرا میگوید او بر همه چیز تواناست ؟

آیا خدا میتواند سما این جهان وسیع و پهناور را ؛ یا البته کرات آسمانی و کهکشانها در درون تخم مرغی قرار دهد ؟! اگر بگوید میتواند باید بگویی نیست ؛ و اگر بگوید نمیتواند ؛ خداوند عاجز معرفی کرده است ؛ پس بعد از این بگوید خداوند همه کار است ؛

این بود نمونه ای از سؤالات و کواخیتی که مادیها باغرمادیها در مورد «قدرت نامحدود خداوند» میکنند و بگمان خود دلیل دندان شکنی برای محدود بودن قدرت خدا پیدا کرده و باین وسیله اوله عمومیت قدرت او را ابطال نموده اند .

پاسخ تمام این سؤالات قضا یک جمله است (آری یک جمله) و آن اینکه : « قدرت همیشه با امور ممکنه تعلق میگیرد و امر محال قابل تعلق قدرت نیست » .

ولی برای توضیح و تشریح معنی این جمله که مشتمل بر یک اصل اساسی و قاعده کلی در بحث قدرت است بدینست قلابا ذکر چند مثال ذهن خوانندگان گرامی را آماده کنیم :

۱- فرض کنید شما ماهرترین سازنده لامپهای الکتریکی باشید و مجهزترین کارخانهها هم در اختیار شما باشد . آیا قدرت دار لامپی بسازد که در «آن واحد» هم روشن باشد و هم تاریک ؛ یعنی لحظه روشن آن عیناً همان لحظه تاریکی آن باشد ؟ ... خواهید گفت : نه . آیا این بر اثر ناتوانی شماست ؟ البته نه . بلکه اصلاحی چیزی ممکن نیست ؛ چگونه میتوان تصور کرد یک موجود بزرگ لحظه معین هم باشد و هم نباشد ؟

۲- فرض کنید رفیق شما بهترین مهندس ساختمان است ؛ آیا او میتواند خانه ای - هر قدر محض و کوچک هم باشد - از اشته آفتاب باطیقت هوا یا امواج رادیویی بسازد ؟ لابد میگوید : آقا ؛ این چه زحمته سوالی است ؛ رفیق ما قدرت دارد ساختمانهای عظیمی برپا سازد ولی آخر برای ساختن یک ساختمان که یک یا دو گره مصالح خاصی لازم است . اشته آفتاب یا امواج رادیویی قابل این نیست که مصالح یک ساختمان باشد ؛ این از ناتوانی سازنده نیست ؛ بلکه از عدم شایستگی این مواد است .

۳- باز فرض کنید نقاش توانا و چیره دستی خود را در اختیار شما گذارده و هر نقشی را شما میل داشته باشید تهیه میکند ؛ آیا او میتواند منظرهای را - هر قدر هم ساده باشد با انگشت خود در شما ترسیم کند که همه ببینند ؟ البته پاسخ این سؤال هم منفی است (بلکه شاید بگونه سؤالات برای یعنی تعجب آور باشد) ولی در هر حال اگر آدم با حوصله ای باشید در جواب این سؤال که آن آقای شانس چیره دست چرا نمیتوان چنین نقشی را بکشد ؛ خواهید گفت : برای اینکه اصلاحی چیزی امکان ندارد ؛ این نه از عجز و ناتوانی آن نقاش است بلکه بر اثر عدم قابلیت محل است .

۴- همه میدانیم ۲+۲ مساوی است ؛ آیا اگر تمام ریاضی دانهای جهان جمع شوند نمیتوانند حاصل جمع این دو عدد را ۵۵ یا ۳۰ بکنند بدون اینکه چیزی بر آن افزوده یا کم نمایند ؛ همه میگوئیم ؛ نه . چرا ؟ ... چون چنین مطلبی اصلاً محال است .



از این پرسشها و پاسخها احتمالاً باین نکته رسیدیم که: توانایی و ناتوانی انجام دهنده کار مطلبی است و شایستگی و عدم شایستگی محل برای اعمال قدرت مطلب دیگر. مأمور طرح این این سؤال و جوابها چیزی جز این نمیخواستیم.



اکنون بیاییم باراً از دایره مثالهایی که بر محور موضوعات خاصی دور میزاند فراتر بیاوریم و موضوع را بصورت یک تعاده کلی، مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم. باینک مطالعه مختصر معلوم میشود که مرکز اعمال قدرت همیشه «مورد مسکنه» است و امری که ذاتاً مجال مییابد بکنی از دایره «اعمال قدرت» بیرون است بمسارت دیگر بکار برود کلمه «قدرت» فقط در موردی صحیح است که ذاتاً امکان داشته باشد و بنابراین استعمال این کلمه در مورد محالات رسماً غلط است.

مثلاً در این جمله «آ خداوند قدرت دارد» وجودی باز در که نتواند آن را مورد کند و بکار بردن کلمه «قدرت» کاملاً غلط و بی معنی است زیرا موجوداتی را که خداوند بسازد حتماً از ممکنات هستند و موجودی که ذاتاً ممکن است قابل نابود نیست است. زیرا هستی آن از خودش بوده و از ناحیه دیگری بوده و هر لحظه میتواند از آن بگریزد. بنابراین موجودی را که خداوند بسازد حتماً میتواند آن را معدوم کند و مجال است موجودی فرض کنیم که قابل ایجاد باشد اما قابل معدوم کردن نباشد و چون چنین موجودی محال است بکار بردن کلمه «قدرت» در مورد آن غلط است. باین حساب پاسخ تمام پرسشهایی که در باره «قدرت» خداوند میشود عموماً روشن میگردد زیرا تمام ایرادات از اینجا ناشی شده که امر محالی را مورد بحث قرار داده اند مثلاً وجود شریک و شبیه و مانند برای خداوند نامر محالی است (بدلائل غیر قابل انکاری که در بحث تو چون گفته شد) همچنین ایجاد جسمی که قابل تحریک نباشد معنی ندارد چون لازمه ایجاد یک چیز موجود بودن آنست و لازمه معدوم بودن آنست که در برابر قدرت ناموجودی قابل حرکت است.

همچنین قرارداد دادن جهان وسیع در یک محیط کوچک و ناچیز اگر بی معنی باشد که نه بیزی از وسعت جهان کم شود و نه بیزی برونست آن محیط کوچک افزوده شود امر ناممکن و محالی است زیرا اگر در یک باوصف بزرگی هرگز با کوچک باوصف کوچک برابر نمیتواند باشد چهره از آنیم کوچکتر شود بنا بر این عهه این مثالها یک سلسله محالات است و از دایره قابلیت هستی بیرون می باشد.



از همه بالاتر اگر ایرادات و مثالهایی را برودر کاملاً تجزیه و تحلیل کنیم خواهیم دید از خودتاین ایرادات عبارات کاملاً متناقض بیرون میآید! برای نمونه:

اینکه میگویند: «آیا خداوند میتواند موجودی مانند خود بسازد؟» این سؤال پس از تجزیه و تحلیل باین سؤال بر میگردد: «آیا خدا میتواند موجود ممکن و محدودتر (چون هر ممکنی محدود است) هستی بدهد، در حالی که آن موجود هم نامحدود و هستی از خودش باشد؟»